

## اشتباه نکن، من خوش تیپ نیستم

لحظه ای از بازی وودی آلن در "پولو بردار و فرار کن"

چاپ شده در: روزنامه آسیا

زمان انتشار: اسفند ماه ۱۳۸۴

در طول چند ماه از نیمه دوم سال ۸۴، ستون روزانه ای در روزنامه بیشتر اقتصادی "آسیا" به سردبیری علی جمشیدی و به پیشنهاد نیما حسنی نسب دبیر سینمایی آن داشتم با عنوان "بازی بزرگان"؛ که هر بار به وصف و شرح لحظه ای ویژه از نقش آفرینی یک بازیگر شاخص سینمای جهان و گاه هم ایران می پرداخت. این نوشته، یکی از آن یادداشت هاست که مانند بقیه، با وجود تلاش برای کمتر به کار بردن تعابیر تخصصی سینمایی و پرهیز از پیچیده شدن برای مخاطب روزنامه، همچنان می تواند در دل مباحث ساده و اولیه تحلیل بازیگری قرار گیرد.

\*

\*

البته شرم آور است که فکر کنیم آنی هال و شکل طرح دغدغه های روشنفکری و انسانی وودی آلن نابغه از ۱۹۷۷ به بعد، نباید به عنوان سرفصلی مهم و موهبتی بزرگ در ابعاد تاریخ سینما مطرح شود. اما همیشه معتقد بوده ام که تقریبا همه همان فیلم های اولیه اش که ظاهرا فقط کمدی های دیوانه وار صرف اند، پر از مجموعه دغدغه هایی هستند که بعد ها در جدی ترها هم مطرح می شود.

برای نمونه بد نیست فیلم اول او یعنی پولو بردار و فرار کن (۱۹۶۹) را در نظر بگیریم که فرم عجیب و پیچیده روایت اش، متشکل از مصاحبه با آدم های رو به دوربین و گفتار متن مستندواری که تا آن زمان در فیلم داستانی و کمدی تجربه نشده بود، در کنار نوع پرداخت ارتباط خاص ویرجیل (با بازی درخشان خود آلن) و همسرش لوییز (جنت مارگولین)، کلی نوآوری و طراوت سبکی دارد.

یکی از ویژگی های عالی فیلم در پرداخت همین ارتباط، این است که درست همان احتمالات بدبینانه آنی هال و سایه ها و مه و زن و شوهرها و جنایات و جنحه و آلیس و هر فیلم دیگر استاد که به «روانشناسی روابط عاطفی» زمانه می پردازند، در آن نهان است.

صحنه آماده شدن ویرجیل برای این که سر اولین قرار جدی اش با لوییز برود، اوج این ظریف کاری بدبینانه است: بعد از انبوهی کار احمقانه مثل برداشتن کفش واکس خورده اش از جای یخی یخچال و ور رفتن با شیر و لوله های خراب دستشویی و وان حمام، جلوی آینه می ایستد و در نمایی بسته که فقط سر و صورت اش در آن است، با نگاه و لبخندی پر از احساس «خوش تیپی»، به خودش در آینه نگاه می کند و دستی به یقه کت و گره کراوات اش می زند. بعد، در اوج بازی آلن به عنوان «کمترین» (عنوانی که از آنی هال به بعد، از یادآوری اش نفرت داشت)، ویرجیل سعی می کند عینک اش را با همان افه ها و اداها، از چشم بردارد و توی جیب کت اش بگذارد. ولی چشم هایش آن قدر ضعیف است که در فاصله چند سانتی صورت تا جیب، نمی تواند ببیند و جیب را پیدا کند! اما اوج بازی آلن چند لحظه بعد است: ویرجیل از در بیرون می رود و زود برمی گردد و در نمایی بازتر، می بینیم که ویرجیل با همان کت و کراوات، حوله ای را دور پاهایش بسته و کل احساس خوش تیپی اش، مضحک می شود.

کار استادانه آلن بازیگر این است که برای بیشتر خنده گرفتن از تماشاگر فیلم آلن کارگردان، به جای هر حرکت خنده آور، این بخش آخر را عادی و بی تأکید و بدون جاخوردن ویرجیل از این که حوله به پا بیرون رفته، بازی می کند. این آگاهی او به سر و ریخت واقعی اش، هم آن بدبینی فیلم به رابطه ای که از اول با ادا و وانمود و دروغ شروع شده را نشان می دهد (ویرجیل به لوییز نگفته که دزد است) و هم غافلگیری ما را از این سر و وضع و تضاد آن با ادا و اطوار و «ژست» قبلی، مضاعف می کند.